



فهرست

۲	تنبیه هفتم: اخذ اجرت بر افتاء و فعالیت‌های دینی
۲	مقدمه
۲	دلیل اول حرمت
۳	مطلب اول
۵	مطلب دوم
۶	مطلب سوم
۸	مطلب چهارم



بسم الله الرحمن الرحيم

تنبيه هفتم: اخذ اجرت بر افتاء و فعاليت‌های دينی

مقدمه

بحث در تنبيه هفتم در جواز اخذ اجرت در برابر اجتهاد و افتاء و تبليغ و مسائلی از اين قبيل است که قاعداً شامل قواعد سه‌گانه ارشاد و تربيت و امر به معروف و نهی از منکر هم می‌شود. مجموعه فعاليت‌هایی که در راستای نشر و رواج و گسترش معارف دينی انجام می‌گیرد، از نقطه عزيمت اجتهاد و استنباط تا مرحله افتاء تا مرحله تعليم و ارشاد تا مرحله تربيت تا مرحله تبليغ و همين طور امر به معروف و نهی از منکر و احياناً قضا که در آن باب هم بحث شده است. اين یک بسته‌ای است از نقطه استخراج و استنباط حکم تا جایی که برای پياده سازی حکم تلاش می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر باشد. مراتبی از فعاليت در راستای استکشاف و تعليم و نشر و تطبيق و پياده سازی معارف دينی، آیا می‌تواند مورد معامله و دریافت مزد قرار بگیرد يا نمی‌تواند. سؤال اصلی بحث اين است که عقد اجاره و چیزهایی از اين قبيل می‌شود بر اين امور جاری بشود يا نمی‌شود. البته بحث هديه هم در اين جا مورد توجه است. يعنی سؤال اصلی در اجاره و مانند آن است ولی به تبع، جعالة و بحث هديه هم مطرح می‌شود. بايد دید چه ادله‌ای می‌شود برای حرمت اين عمل اقامه کرد.

دليل اول حرمت

اولين دليل آياتی است که مفيد اين است که انبياء دریافت مزد نمی‌کنند و سؤال از مزد در برابر رسالت و تبليغ خود نداشته‌اند. اين آيات حدوداً نزديک به پانزده آیه می‌باشد که دلالت بر اين دارد که انبياء مزد نمی‌گرفتند. البته اين آيات از یک نظر تقسيم می‌شود به آياتی که مربوط به انبياء گذشته بوده است و آيات مربوط به انبياء گذشته عمدتاً در دو سوره است، یکی سوره هود است و دیگری سوره شعرا است. در سوره هود از حضرت نوح و حضرت هود نقل شده است که «يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (هود/۵۱)، در بيان دوم هم دارد که «وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» (هود/۲۹). در سوره شعرا از پنج تا از پيامبران نقل شده است، حضرت نوح، هود، صالح، شعیب و لوط. از اين پيامبران در قرآن نقل شده است که «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» و یک جا هم دارد «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا». در چند



سوره هم مثل سوره ص و یوسف و بعضی از سوره های دیگر مربوط به شخص پیامبر اسلام است، آنچه هم مربوط به شخص پیامبر اکرم است که شش هفت آیه باشد، بعضی به صورت «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» است و بعضی هم مثل «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (یوسف/۱۰۴) و جمله خبریه است.

بنابراین از یک نظر آیات پانزده گانه تقسیم می شود به آیات مربوط به انبیا گذشته یا آیاتی که مربوط به پیغمبر اکرم است. تقریباً نیمی از آیات هم مربوط به رسول مکرم اسلام است. از طرف دیگر و از نظر دیگر، این آیات تقسیم می شود به آیاتی که اخباری است که سیره و گفتار گذشتگان را نقل می کند که فرموده اند «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» یا «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا» که عمدتاً در سوره هود و شعرا است. گروه دیگر آیاتی است که دستور می دهد که اعلام کن «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا».

برای اینکه مسئله در اینجا روشن شود دوازده مطلب را در ذیل این آیات عرض می کنیم که در استنباط فقهی از آیات مؤثر است. این آیات مورد تمسک قرار گرفته است یا می تواند برای نفی جواز اخذ اجرت در برابر تبلیغ مورد تمسک قرار بگیرد. برای تعیین مفاد آیات باید این دوازده مطلب را روشن کرد. بنابراین برای بررسی صحت استدلال یا عدم صحت استدلال، باید همه زوایای مربوط به بحث در این قریب پانزده آیه را بکاویم و روشن کنیم. (همان مثنی و سبک تفسیری که ما در بیان آیات داریم، اینجا هم همان را اعمال می کنیم. ما در حدود این ده سال، شاید حدود صد آیه، تک آیه یا گروهی از آیات را با روشی که الآن هم انجام می دهیم تفسیر کردیم و بخش عمده آن هم با نگاه فقهی تربیتی بوده است که اگر جمع شود مدلی از کار را نشان می دهد. اینجا هم آن نوع کار را می بینیم).

مطلب اول

اولین مطلب این است که این آیات بر دو قسم و طائفه تقسیم می شوند. از این نظر که بعضی از این ها جمله خبریه هستند و بعضی از آیات جمله انشائی هستند. آیاتی که به شکل طائفه دوم است، یعنی جمله انشائی و بعثی است، امر دارد که «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا». استدلال به این ها یک مقدار دارای قوت بیشتر است. سرّ آن هم این است که اینجا فرمان و الزام و ایجاب است به اینکه اعلام کن اجر نمی خواهم. فرمان و امر افاده وجوب می کند و بحث ما هم در اینجا حکم الزامی است اولاً و بالذات که آیا الزامی وجود دارد در اینکه مزد نگیرد یا امر الزامی نیست. از این جهت است که گروه دوم در اینجا بیشتر مطمح نظر و مورد توجه است.

البته در نکته اول باید توجه داشت که در جملات خبریه که طائفه اول باشد گفته ایم نقل یک سیره و فعل، دال بر وجوب نیست. در اصول گفته شده است که نقل سیره فعلی به صورت جمله خبریه، مفید الزام نیست، اگر آیه یا روایتی



بگویند پیامبری یا امامی و معصومی این کار را انجام داده است، مفید جواز به معنای عام است و جواز به معنای عام حمل بر اخص مصادیق می‌شود، یعنی بیشتر از جواز و اباحه را نمی‌شود از آن فهمید، اما بارها گفته‌ایم که مبنا بر دلالت سیره فعلی، همان اباحه است، در طرف فعل، اباحه جواز فعل است و در طرف ترک، اباحه جواز ترک است، اما اینکه مکروه است یا حرام است اولاً و بالذات از سیره قابل استفاده نیست. بنابراین نقل فعل بیش از اباحه را افاده نمی‌کند، همان طور که وجوب و الزام از آن به دست نمی‌آید. نقل ترک هم که معصوم کاری را انجام نداده است، این هم لایفید اکثر من الجواز، اما کراهت و حرمت نیاز به قرینه دارد.

در مقدمه تربیت فرزند چند نکته گفته‌ایم (در مجلدات چاپ شده فقه التریبه هم شاید گفته شده باشد) که پنج شش قرینه وجود دارد که اگر در جایی باشد، می‌تواند دلالت را در اباحه به سمت استحباب یا وجوب و در طرف ترک، به سمت کراهت یا حرمت ببرد. در اینجا در خصوص طائفه اول ممکن است کسی بگوید قرائنی وجود دارد. اینکه حضرت فرمود: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» یا «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا»، قرائنی حافه به کلام است که افاده می‌کند این کار حداقل مکروه است، بلکه ممکن است بگوییم قرائنی دلالت بر این می‌کند که این کار حرام بوده است و جایز نبوده است. آنچه در این خطاب مأموریه است، اعلام است، قل است. مقصود این است که دیگران موضع شما را متوجه شوند. مقصود از قل این است که دیگران متوجه شوند. آنچه مأموریه است این است که دیگران را به اینکه من از شما چیزی نمی‌خواهم متوجه کن.

جمع بندی نکته اول این است که در طائفه دوم که مشتمل بر «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» هست و امر است، راه برای استفاده وجوب از آن خیلی آسان است اما طائفه اول علی الاصول نمی‌تواند دلالت بر حرمت و کراهت کند اما بعید نیست که در اینجا بپذیریم قرائنی در کار است و مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات همراه با خطاب وجود دارد که لااقل، آن را مفید کراهت می‌کند. البته به حد حرمت رسیدن آن کمی دشوار است.

نقل سیره به گونه‌ای که در ذات آن بیان وجود دارد، یعنی عقل می‌گوید نمی‌تواند بدون بیان باشد، وقتی پیامبر این کار را انجام می‌داد، نمی‌شود گفت که آن کار جایز نبوده است، در مقام بیان بودن را یک جاهایی باید از بیرون احراز کنیم و یک جاهایی اصلاً ذات خطاب و مفاد به گونه‌ای است که عقلاً حکم افاده می‌شود.



مطلب دوم

مطلب دوم این است که در طائفه دوم متعلق امر قل است، امر بر این آمده است که اعلام کن. فرمان به قل، امر متعلق به قل، ظاهراً ۳۳۲ بار در قرآن آمده است، یعنی ۳۳۲ بار در قرآن آمده است که قل. این موارد به چند نوع تقسیم می‌شود، یعنی امر به قل و بعث به قل که در ۳۳۲ مورد آمده است، حداقل به دو سه قسم تقسیم می‌شود.

یک قسم مربوط به امور شخصی و دعا و استعاذه و امثال آن است که «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» (ناس/۱) و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (فلق/۱) و چیزهایی از این قبیل که بیشتر تکالیف عبادی و دعایی و فردی است، مثل استعاذه و درخواست چیزی، مثل «قل رب زدنی علماً» و بیشتر جنبه دعا و نیایش و امثال آن را دارد. جمعی از مواردی که قل آمده است مربوط به دعا است و پیامبر مأمور شده است تا دعا را انجام دهد.

قسم دوم هم مربوط به گفتار با دیگران است اما بیشتر بیان ویژگی‌های گفتاری است که شما دارید، یعنی گفتار اجتماعی است. چیزهایی که می‌خواهی به دیگران بگویی، منتهی بیان ویژگی‌های آن گفتار می‌کند. «فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا» (اسرا/۲۸)، یعنی تمرکز بر ویژگی آن گفتار است. گفتارهایی که در مقام ارتباطات اجتماعی و تبلیغ و امثال آن وجود دارد، قول میسور باشد و دارای ویژگی‌های خاص باشد.

قسم سوم، امر بر قل می‌آید و ناظر به مفاد قل است، یعنی هم به روابط اجتماعی و فعالیت‌های تبلیغی ناظر است و مفاد آن هم مورد عنایت است. می‌گوید «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ». اینجا بحث دعا و نیایش نیست، بحث شکل گفتار اجتماعی هم نیست، بلکه محتوای گفتار اجتماعی را بیان می‌کند و بیان آن مفاد در کلام موضوعیت دارد که مثلاً اعلام کن «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ».

قسم چهارم هم در جایی است که قل در مقام سؤالی است، «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء/۸۵). که بحث سؤال و جواب است.

قسم اول جنبه نیایشی داشت اما این سه قسم مربوط به روابط اجتماعی است به خصوص قسم سوم که اعلام یک مطلبی در مقام تبلیغ و مرتبط با تبلیغ است. اینجا طبعاً از قسم سوم است. «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» را بگو تا دیگران بفهمند، اعلام و تصریح کن همه این مفاد را بدانند.

از این چهار قسم، قسم اول یک قل درونی و نیایشی است که بعضی از آیات مربوط به آن است، اما سه قسم دیگر مربوط به اقوال در روابط اجتماعی است و به خصوص در مقام تبلیغ. این پنج شش آیه که «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» دارد از قبیل دوم یا سوم است، یعنی از قبیل قل‌هایی است که شکل و مفاد آن بر روابط اجتماعی تأکید دارد. شاید



بیشتر از همان قسم دوم هم باشد «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» یعنی این را بگو. مهم این است که از نوع اول نیست و از آن جدا می‌شود، نتیجه این شد که امر بر روی اعلام آمده است.

مطلب سوم

مطلب سوم این است که سؤال که در آیه آمده است که «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»، دو معنای مختلف دارد. گرچه بعضی گفته‌اند که به یک معنا بر می‌گردد ولی ظاهراً می‌شود این‌ها را دو معنا تلقی کرد. یک استعمال سؤال همان استفهام برای معرفت است. به تعبیر مفردات استدعاء معرفة هست یا استفهام از مسئله‌ای است و مفهوم دیگر و مستعمل فیه دیگر سؤال، طلب شیء است من مال أو ما يقوم مقامه او ما ينفع السائل. طلب الشيء یعنی چیزی را درخواست کند. این دو معنای سؤال است.

در مقام استعمال فرقی این است که سؤال به معنای استفهامی یک مفعول می‌گیرد و بعد به عن متعدی می‌شود. سألته عن كذا، این سؤال استفهامی است که اینجا ماده سؤال با عن به مفعول دوم متعدی می‌شود. این سؤال استفهامی است. ولی سؤال طلبی در استعمالات متعدی دو مفعول می‌گیرد بدون اینکه حرف جری از قبیل عن بیاید. می‌گوید سأله طول العمر، از خدا طول عمر خواست. آنجا عن نیست، دو مفعول دارد بدون حرف تعدیه. آیا این‌ها به یک مفهوم بر می‌گردد یا بر نمی‌گردد محل بحث است. روشن است که سؤال در اینجا به معنای سؤال به معنای طلب شیء است، البته در بعضی از کتب لغت گفته شده است که اینجا سؤال عن مال او ما يقوم مقامه است.

شاید درست این باشد که سؤال از چیزی است که نفعی به شخص سائل می‌رساند، لازم نیست گفته شود مال یا چیزی جای مال، فرقی نمی‌کند این‌ها در عرض هم هستند، اینکه از کسی مال بخواهد یا مقام بخواهد یا هر چیز دیگری. پس سؤال در اینجا به معنای دوم است که طلب شیء است از دیگری و با دو مفعول هم هست و تعدیه به حروف تعدی هم لازم نیست. آن وقت سؤال به معنای دوم از چند جهت قابل تقسیم است.

یکی اینکه گاهی مال یا چیز دیگری سؤال می‌شود، فرقی نمی‌کند و همه آن درست است، آنچه نفعی به سائل برساند متعلق سؤال می‌شود اعم از اینکه مال باشد یا هر چیزی دیگری باشد. از جهت دیگر سؤال گاهی سؤال زبانی و لسانی است، گاهی سؤال حالی است، به شکل حال است و گاهی به شکل مقال است. در قرآن هم هر دو است، گاهی با زبان انسان چیزی را از خدا می‌خواهد یا از دیگری می‌خواهد، گاهی هم «يسئله من في السموات والارض». این قرینه‌ای دارد که سؤال قولی نیست بلکه حال مخلوق یک استدعاء و سؤال و طلب تکوینی دارد، مثلاً ذات ممکن، ذات فقری و سؤالی از نظر ربوبی است. در سؤال به معنای طلب، ابتدائاً ذهن به قسم اول می‌رود، یعنی سؤال قولی یا ما يقوم مقام



القول است، مثل اشاره و امثال آن یا کتابت، ولی یک قسم عمیق‌تری دارد که سؤال زبانی نیست، بلکه سؤال حال و سؤال تکوینی است، «یسئله من فی السموات و الارض». یک احتمالش این است، مثل «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (صف/۱) همان طور که عبودیت تکوینی وجود دارد، یک سؤال تکوینی هم وجود دارد. سؤال تکوینی این است که موجوداتی که ذاتشان عین فقر و ربط الی الله است، ذاتشان از خدا طلب می‌کند، وجودشان وجود طلبی است، فقری است.

البته در اینجا سؤال، همان معنای دوم است و سؤال قولی است یا چیزی که يقوم مقام القول است. یعنی پیغمبر اکرم سؤال کند یا سؤال قولی نیست ولی یک جور عمل کند که عند الانتظار و توقع مزد است. این‌ها را شامل می‌شود، منتهی سؤال تکوینی اینجا محسوب نیست.

پس نکته سوم این شد که مقصود از سؤال در اینجا معنای دوم است، یعنی طلب شیء است و طلب هم اعم است که طلب به مقال باشد یا به حال باشد، اما نه آن حال تکوینی بلکه حالی که به صورت عرفی جای قول قرار می‌گیرد. به مقال او ما يقوم مقامه، یا به مقال یا به حال متعارف و عرفی است، نه حال تکوینی که در مباحث تکوینی مطرح می‌شود. این هم روشن است.

در امر و نهی استعلا شرط است. در سؤال به معنای دوم و متعارفی که اینجا وجود دارد، وقتی گفته می‌شود «یسئله شیئاً»، یعنی یسئل هذا دیگری را، چیزی درخواست می‌کند، دو کاربرد دارد، یک کاربرد عام دارد که در آن دُنُو یا عَلُو نیست، می‌شود کسی از دیگری درخواست کند در حالی که عالی از دانی است یا مساوی از مساوی است یادانی از عالی است، این معنای عام است که چیزی را از دیگری می‌خواهد و طلب می‌کند، اما یک معنای خاص دارد که سؤال به معنای تکدی آمده است، یعنی جایی که انسان خودش را پایین بگیرد و حالت گدایی و حقارت در آن باشد. این معنای خاص است که در بعضی روایات آمده است و کراهت دارد. قدر متیقن از کراهت هم این است که سؤال عن الناس یعنی گدایی کند و خودش را کوچک کند. آیا آن روایات اطلاق دارد و سؤال از دیگران حتی جایی که همراه با حقارت نباشد، خواهشی می‌کند که این کار را برای من انجام بده، بدون اینکه خود را تحقیر کند را هم شامل می‌شود. این محل بحث است که در فقه روابط اجتماعی باید بررسی شود.

پس در مطلب سوم چند نکته عرض شد، یکی اینکه سؤال در اینجا به معنای استفهام نیست بلکه طلب است. دوم اینکه سؤال طلبی در اینجا سؤال تکوینی نیست بلکه سؤال به قال یا به حال عرفی است. سوم هم اینکه سؤال در اینجا از آن قبیل سؤال به معنای خاص همراه با حقارت و گدایی نیست بلکه به معنای عام است که شامل خواهش و تمنا و حتی عالی از دانی هم می‌شود.



مطلب چهارم

مطلب چهارم این سؤال است که آیا فقط اعلام مطلوب است یا اینکه واقعاً نباید سؤال کند. ممکن است کسی بگوید اینجا از جاهایی است که خود اعلام مطلوب است، همین که اعلام کند من اجر نمی‌خواهم کافی است. ولی معلوم است که این نکته درست نیست. ظاهر عرفی این است که وقتی گفته می‌شود اعلام کن، در حقیقت شارع می‌خواهد بگوید سؤال کردن کار درستی نیست. به نظر می‌آید در اینجا ملازمه‌ای بین حکم و حکم دیگر وجود دارد. حکم اولیه این است که اعلام کن که چیزی از شما درخواست ندارم، اما عرف می‌گوید این مطلب ملازم است با اینکه در مقام ثبوت و اثبات نباید سؤال کرد و روشن است. وقتی می‌گوید اعلام کن از شما خواهش و درخواست اجری ندارم، عرفاً ملازم این است که درخواست اجر نباید باشد و لذا لایبعد به اینکه ما قائل شویم که مأموریه بالمطابق آیه، امر الزامی به اعلام است، اعلام بکن که نمی‌خواهم. این یک حکم مطابقی است، اما یک حکم بالملازمه و مدلول التزامی هم در اینجا هست که حرمت سؤال است، اینکه بگو در خواستی از شما ندارم ملازم این است که نباید درخواست کند.

البته احتمال دیگری هم اینجا وجود دارد که کسی بگوید «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»، بیان کنایی است از اینکه درخواست کردن حرام است ولی حالا ما این را نمی‌گوییم. مدلول مطابقی آیه همان اعلام است و اعلام موضوعیت دارد. لَا أَسْأَلُكُمْ، متعلق قل است، مستقیم روی آن امر یا نهی نرفته است ولی ملازمات و قرائن لبی می‌گوید که این ملازم با آن است، یعنی وجوب اعلام ظاهراً ملازم با حرمت درخواست است، مثل «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» که بگو من عبادت نمی‌کنم. اصلاً درست نیست که بگوییم عبادت جایز است یا مکروه است و این را شما اعلام کن، ظاهراً این است که امر محرمی است و این مأمور می‌کند که من آن خلاف و کار نا صحیح را انجام نمی‌دهم. ظهور این ملازمه بین وجوب مطابقی خطاب و حرمت بالملازمه‌ای است که از آن استفاده می‌شود.

جمع بندی نکته چهارم این است که یک احتمال وجود دارد که قل در اینجا ملازمه‌ای با لَا أَسْأَلُكُمْ ندارد. یک احتمال این است که «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»، کنایه از این است که این کار بد است. احتمال سوم هم این است که بین اعلام و حرمت آن ملازمه هست که این احتمال بعید نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.